

## نکاتی در ترجمه

حسن هاشمی میناباد

گروه زبان انگلیسی دانشگاه آزاد اسلامی اراک

### 1. cannot help doing; cannot help but

این ساختار در صورتی به کار می‌رود که شخصی بر غم میل باطنی خود کاری را انجام می‌دهد. بعد از cannot help فعل به صورت وجه و صفتی معلوم یعنی شکل دارای -ing می‌آید، اما فعلی که بعد از cannot help but می‌آید به صورت مصدر بدون to است. شکل اخیر کم‌استعمال است و موجب اشتباه خواننده و مترجم می‌شود. از نظر معنایی هیچ تفاوتی بین این دو ساختار نیست. در فارسی معمولاً می‌توان از این معادل ساختاری استفاده کرد: نمی‌توانم کاری نکنم. مثال:

I can't help smoking. نمی‌توانم سیگار نکشم.

She's a very selfish woman, but somehow you can't help liking her.

زنی بسیار خودخواهی است، اما نمی‌توان دوستش نداشت.

در مواردی می‌توان از تعبیری مانند دست خودش نبود، چاره‌ای نداشت، کارش نمی‌شد کرد و غیره استفاده کرد، مانند:

I couldn't help overhearing what she said.

معذرت می‌خواهم، دست خودم نبود که حرفهایش را شنیدم.

قید بی‌اختیار و مترادف‌های آن را نیز می‌توان در این مورد به کار برد، برای مثال:

I could not help but realize that something was wrong.

بی‌اختیار متوجه شدم که اشکالی در کار است.

### 2. easy/hard + to-infinitive

اشراف نداشتن مترجم بر زبان مادری خود، به ویژه بر ساختارهای آن، باعث ورود ترکیبات نامأنوس و ثقیل به زبان مقصد می‌شود. وقتی مترجم به علت ضعف در زبان مادری خود نمی‌تواند برای واژه یا ترکیب یا ساختار انگلیسی معادل واژگانی بدهد، به معادل نحوی پناه می‌برد. این گونه معادل‌ها غالباً برگرفته از ساختار نحوی زبان مبدأ هستند و متن را ترجمه‌گون می‌سازند. قیدهایی مانند quick, difficult, hard, easy با مصدر دارای to به کار می‌روند و آن را مقید می‌کنند. مترجمان

غالباً در ترجمه‌ی آن‌ها از معادلِ نحوی استفاده می‌کنند، در حالی که در اغلب موارد معادلِ واژگانی کوتاه و زیبا و صوتی می‌توان برای آن‌ها به کار برد.

It is hard to obtain.

معادلِ نحوی: به دست آوردن آن مشکل است.

معادلِ واژگانی: صعب‌الحصول / دیرباب است.

در این ساختارها عمدتاً دو مفهوم متضاد وجود دارد (۱) آسانی و راحتی و سرعت (۲) صعوبت و سختی که با قیده‌های آسان، زود، دیر، سهل، صعب، راحت و سریع بیان می‌شود. عنصرِ دوم عمدتاً مصدر یا بُنِ فعل است یا واژه‌ای کُنشگر که بر عمل دلالت می‌کند مانند دیرگوار، زودشکن، دیرسوز، زودرس، سهل‌العلاج، و صعب‌العبور. عنصرِ پیوندی "ال" دو واژه‌ی عربی را به هم متصل می‌سازد، اما ترکیبِ دو واژه‌ی فارسی بدون هیچ واسطه‌ای صورت می‌گیرد. عنصرِ اول یا فارسی است یا عربی. عنصرِ دوم معمولاً از نظرِ زبانی با عنصرِ اول یکی است، اما با عناصرِ فارسیِ دیر، زود، و آسان مصدرهای عربی نیز به کار می‌رود برای مثال دیر هضم. مثال‌هایی از فارسی:

- سهل: سهل‌الحصول، سهل‌الوصول

- دیر: دیرآشنا، دیرپسند، دیرپیوند

- صعب: صعب‌الحصول، صعب‌العبور، صعب‌العلاج، صعب‌الوصول

- آسان: آسان‌گیر، آسان‌باب

- دشوار: دشوارپسند، دشوارزا، دشوارباب

- زود: زودباور، زودپز، زودجوش، زودرس، زودرنج، زودرو (تیزرو)، زودشکن

- راحت: راحت‌الحلقوم، راحت‌نشین

- سریع: سریع‌الحساب، سریع‌العقاب، سریع‌الانتقال، سریع‌السير، سریع‌العمل، سریع‌الهضم

### 3. emphatic do

do و شکل‌های دیگر آن did و does در جمله‌های خبری در زمان حال و گذشته ساده برای تأکید به کار می‌روند. در این حالت تکیه‌ی قوی بر روی do و شکل‌های آن است. این کاربرد را اصطلاحاً در دستور emphatic do یا intensive do می‌نامند. از do در فعلِ امر و فعلِ تمنایی برای تأکید و خواهش. مؤکد استفاده می‌شود. در گروه فعلی فارسی ساختاری نداریم که بتوانیم معادل این کاربرد را برسانیم. فعلِ کمکی نیز نداریم که چنین مفهومی را برساند. پس چاره‌ای جز تغییرِ مقوله‌ی دستوری و استفاده از عنصری دیگر، مثلاً قید، نداریم. در معادل‌های فارسی، قید یا بندِ قیدی است مانند حتماً، یقیناً، پاک، محقق است که، قطعی است که. در فعلِ امر و تمنایی عبارتی دال بر خواهش به جمله اضافه می‌شود مانند خواهش می‌کنم، استدعا می‌کنم. در گفتار می‌توان از لحن خواهش و اصرار نیز برای رساندن مفهوم معادلِ تأکید do با استفاده کرد. برای مثال Do say: بگوئید (بالحن اصرار و درخواست و خواهش). این ساختار برای دعوتِ مؤذبانه یا رسمی از کسی برای انجام کاری و نیز سعی در

ترغیب کسی به انجام کاری به کار می‌رود.  
معادل‌های ممکن برای تأکید با do

- مسلماً، حتماً، قطعاً، یقیناً، به یقین، به تحقیق، به طور حتم، محققاً  
- پاک، درست،  
- البته، به راستی، به درستی، به راستی که، الحق، الحق و الانصاف  
- جداً  
- بی‌گمان، بی‌گفت و گو، بی‌چند و چون، بی‌چون و چرا  
- هر آینه  
- محقق است که، مسلم است که، قطعی است که، یقین است که

I do feel sorry for Roger. واقعاً/ معلوم است دلم به حالِ راجر می‌سوزد.

You're wrong. He does know it! اشتباه می‌کنی. حتماً می‌دونه.

People do make mistakes. انسان مسلماً و محققاً مرتکب اشتباه می‌شود.

Just as I expected, you did forget my birthday.  
درست همان‌طور که انتظارش را داشتم، پاک جشن تولدم را فراموش کردی.

A little knowledge does seem to be a dangerous thing.  
دانش کم یقیناً چیز خطرناکی است.

She may not wear the latest fashions, but she does know how to cook.  
شاید خیلی شیک پوش نباشد، اما الحق آشپز خوبی است.

Do come to visit us, please. خواهش می‌کنم حتماً به دیدن ما بیایید.

Be seated. Do be seated. بفرمایید بنشینید. استدها می‌کنم بفرمایید بنشینید.

Do write to me when you get to Kuala Lumpur.  
وقتی به کوالالامپور رسیدی حتماً برایم نامه بنویس.

#### 4. enough

آن دسته از ساختارهای زبان مبدأ که معادلی دقیق و آسان‌یاب در زبان مقصد داشته باشند معمولاً مشکلی در انتقال معنا پیش نمی‌آورند و برعکس، ساختاری که معادل مستقیم و سراسری در زبان مقصد نداشته باشد بیشترین مشکلات را در امر زبان آموزی و به تبع آن در ترجمه پیش می‌آورد و "اگر لفظ به لفظ ترجمه شود بافت آن از نظر دستور زبان فارسی غلط خواهد بود (ابوالحسن نجفی). ذیل مدخل به اندازه کافی). گاهی مترجم ساختار اول را به مورد دوم نیز سرایت می‌دهد و در نتیجه، موجب انتقال غلط معنی، ابهام، و احتمالاً استفاده از ساختار نادرست می‌شود. واژه enough مورد بارزی است از این تعمیم غلط و کاربرد ساختار نحوی "ناسازگار" با زبان فارسی. یکی از معانی پر استعمال enough کافی، به اندازه کافی، به قدر کافی، به اندازه کافی، به قدر کفایت، و به حد کفایت است. مترجمی که به زیر

و بم زبان مادری خود آشنا نیست و یا به زبان انگلیسی تسلط ندارد از این معنا و ساختار در دیگر موارد کاربرد این واژه استفاده می‌کند. نتیجه این می‌شود که گاهی با جمله‌های عجیبی مانند مثال زیر مواجه می‌شویم: به اندازه کافی برای راندن (رانندگی) جوان نیستند. در اینجا ابتدا کاربردها و معانی enough را تفکیک می‌کنیم و سپس مثال‌هایی برای هر یک از آنها می‌آوریم.

۱- enough به صورتِ مخصص (determiner) پیش از اسم.

ساده‌ترین کاربرد این واژه به صورتِ مخصص پیش از اسم است که بر وجود کسی یا چیزی به اندازه کافی یا به قدر کفایت دلالت دارد. ترجمه این ساختار آسان است و مترجم به راحتی آن را درک می‌کند و به فارسی انتقال می‌دهد.

There are enough chairs.      صندلی به قدر کفایت داریم.

There was enough room to park a car.  
جای کافی برای پارک کردن اتومبیل وجود داشت.

معادل‌های این ساختار، همان‌گونه که اشاره رفت، عبارت‌اند از: کافی (به صورتِ صفت)، به اندازه کافی، به قدرِ کافی، به اندازه کفایت، به حد کفایت، به قدر کفایت. ابوالحسن نجفی معتقد است گرچه جمله "غذا به اندازه کافی برای همه هست" غلط نیست، برای بیان این معنی در فارسی به‌طور طبیعی می‌گویند: "غذا آن قدر هست که به همه برسد".

۲- enough بعد از صفت یا قید

مشکلِ ترجمه enough هنگامی پیش می‌آید که بعد از صفت یا قید به کار می‌رود و در این جا است که مترجم تازه کار به اشتباه به معانی اولِ آن پناه می‌برد. مفهوم این کاربرد این است که شخصی یا چیزی آن قدر از ویژگی مورد اشاره در صفت برخوردار است [یا نیست] که می‌تواند کاری را انجام دهد [یا قادر به انجام آن نیست]. به عبارت دیگر، این شخص یا چیز با داشتن [یا نداشتن] مقدارِ نامعینی از صفتی که enough بعد از آن قرار می‌گیرد توانایی انجام کاری را دارد یا نه. معادل‌هایی که در فارسی برای این ساختار به کار می‌روند بر دو نوع‌اند: الف) معادلِ واژگانی و ب) معادلِ نحوی.

الف: معادل‌های واژگانی

We had a long enough list.      فهرست بلند بالایی داشتیم.

I was not a good enough rider.      سوارکار تعریفی هم نبودم. / سوارکاری‌ام تعریفی نداشت.

That's good enough for me.      برایم بدک نیست.

It is a common enough dilemma.      بحران نسبتاً عامی است.

She is likeable enough, but very ordinary.

نسبتاً دوست داشتنی است، اما آدمی است بسیار عادی.

She sings well enough, but... بد نمی خواند، اما...

It seemed that Henry had not been careful enough.

گویا هنری چندان/خوب مراقب نبوده است. آگویا هنری آن قدرها هم مراقب نبوده است.

I'd like to be a professional singer, but I don't think I've got a good enough voice.

دوست دارم خواننده‌ی حرفه‌ای بشوم، اما خیال نمی‌کنم صدای درخور/مناسبی داشته باشم.

ب: معادل‌های نحوی

The children are old enough to travel to school on their own.

بچه‌ها آن قدر بزرگ هستند که خود به تنهایی به مدرسه بروند.

The bullets passed close enough for us to hear their whine.

گلوله‌ها آن قدر از نزدیک گوش ما رد شدند که توانستیم صفیرشان را بشنویم/که صفیرشان را شنیدیم.

There was room enough to park a car. آن قدر جا بود که بتوان اتومبیل را پارک کرد.

We are all nearly young enough to be mistaken for students.

ستمان کم و بیش آن قدر پایین است که ما را با دانشجویها اشتباه بگیرند.

Some of these creatures are just large enough to see with the naked eye.

برخی از این موجودات فقط آن قدر بزرگ هستند که بتوان آن‌ها را با چشم غیر مسلح دید.

...and I was fool enough to pay him the money.

...و من آن قدر احمق بودم که پول را بهش دادم.

قرار گرفتن enough قبل و بعد از اسم موجب تغییر معنایی می‌شود. به عبارت دیگر، با توجه به مثال‌های زیر وقتی تمام عناصر دو جمله یکی است اما در یکی enough قبل از اسم و در دیگری بعد از اسم قرار گرفته است معنای آن دو متفاوت می‌شود.

I haven't got big enough nails to mend the cupboard.

میخ‌های به آن بزرگی ندارم که کمد را تعمیر کنم.

I haven't got enough big nails to mend the cupboard.

آن قدر میخ بزرگ ندارم که کمد را تعمیر کنم. /به اندازه کافی میخ بزرگ ندارم...

امکان دارد بعد از enough گروه حروف اضافه‌ای که با for شروع می‌شود قرار گیرد تا شخص یا چیزی را نشان دهد که از عمل فعل بهره‌ور می‌شود یا پذیرای آن است. همچنین ممکن است بعد از این واژه بنید مصدر یا to بیاید تا بر عمل مرتبیطی دلالت کند.

A girl in the factory wasn't good enough for him.

دختری که کارگر کارخانه باشد برایش چندان/زیاد مناسب نبود.

The children are old enough to travel to school on their own.

بچه‌ها آن قدر بزرگ هستند که خود به تنهایی به مدرسه بروند.

این کاربرد ارتباط نزدیکی با ساختارِ too به اضافه صفت یا قید دارد. این دو گرچه از نظر معنایی یکسان‌اند، ساختارِ دستوری متفاوتی دارند. به دیگر سخن ساختارِ مثبت یکی از آنها برابر با ساختارِ منفی دیگری است.

He is not too poor to buy a car. آن قدر بی پول نیست که نتواند اتومبیلی بخرد.

He is rich enough to buy a car. آن قدر پول دارد که بتواند اتومبیلی بخرد.

۳- enough بعد از قیدهایی خاص

قیدهایی معدودی مانند *curiously* و *strangely, oddly, interestingly, funnily* هستند که قبل از *enough* به کار می‌روند و احساس گوینده یا نویسنده را در مورد آنچه که بیان می‌شود نشان می‌دهند. این قیده‌ها که در واقع کل جمله را توصیف می‌کنند توجه خواننده یا شنونده را به ویژگی جالب یا غیرمنتظره و نامترقبه بودن عمل جلب می‌کنند. به مثالهای زیر توجه کنید:

Interestingly enough, this proportion has not increased.

طرفه این که این نسبت افزایش نیافته است.

Funnily enough, old people seem to love bingo.

عجیب‌ترین که / عجیب این است که افراد پیر ظاهراً بازی بینگو را دوست دارند.

She finds herself strangely enough in agreement with John for a change.

شگفت این که در مورد ضرورت تغییر با جان هم عقیده‌است.

Oddly enough, he came on time.

برخلاف انتظار به موقع آمد. / به موقع آمد و این کار برخلاف انتظار / نامترقبه بود.

We met by chance in Egypt and, a year later oddly enough, in New York.

از قضا همدیگر را در مصر دیدیم و عجیب‌تر آن که یک سال بعد در نیویورک هم ملاقات کردیم.

## 5. happen to

*happen to* فعلی است که معمولاً معادل فعلی در فارسی ندارد و باید معادل آن را در دیگر مقوله‌های دستوری، از جمله قید، جست. این فعل بر روی دادن اتفاقی عمل دلالت می‌کند. فرقی ساختاری این کاربرد با معنای عادی *happen* یعنی اتفاق افتادن این است که در مورد اخیر بعد از مفعول قرار می‌گیرد در حالی که در موارد مورد بحث در اینجا بعد از *happen* مصدر دارای *to* می‌آید.

I happened to be at home. اتفاقاً در خانه بودم.

If you happen to see Jane, ask her to phone me.

اگر یک وقتی / اتفاقاً چینی را دیدی، بگو به من تلفن بزند.

همان گونه که اشاره رفت این ساختار را معمولاً نمی‌توان در فارسی با فعل بیان کرد و باید از معادل

قیدی استفاده کرد. برخی از این معادل‌ها عبارت‌اند از:

- از قضا، از قضای روزگار، دست بر قضا، بر حسب پیشامد
- اتفاقاً، از روی اتفاق، اتفاقی، به طور اتفاقی، بر حسب اتفاق
- تصادفاً، تصادفی، از روی تصادف، به تصادف
- اتفاق راه، چنین افتاد که، قضا را

He happened to be at their base when the alert began.

وقتی آژیر به صدا درآمد از قضا در زیر زمین خانه‌شان بود.

The two people he wanted to speak to happened to live in the same street.

دو نفری که می‌خواست با آن‌ها صحبت کند دست بر قضا در همان خیابان زندگی می‌کردند.

A post office happened to be in the next street.

از قضا در خیابان بعدی یک اداره پست بود.

## 6. squinting modifier

مراد ما از توصیف‌گر عبارت است از صفت، اسم یا قید یا بندی که اسمی را توصیف یا مقید می‌کند. و توصیف‌گر سرگردان آن است که دو اسم را توصیف کند و در آن واحد به دو بخش از جمله برگردد.

I feel subconsciously Hamlet wanted to die.

ناخود آگاهی به هملت بر می‌گردد یا به خود گوینده‌ی این جمله؟

مترجم در ترجمه توصیف‌گر سرگردان ابتدا، با توجه به تحلیل متن و نیز رجوع به اطلاعات عمومی و منطقی، باید مرجع واقعی این توصیف‌گر را دریابد. مرحله بعد تشخیص این نکته است که آیا نویسنده عمدی در کاربرد این ساختار داشته، یا به عبارت دیگر آیا این ابهام عمدی بوده است یا نه. البته غالباً به راحتی و به درستی نمی‌توان در این مورد حکم کرد. اگر نویسنده عمدی نداشته باشد مترجم باید در فارسی رفع ابهام کند و مطلب را به صراحت برساند. در غیر این صورت، مترجم نیز باید ترکیبی مبهم به کار ببرد.

جمله *Those who lie often are found out.* را به دو صورت می‌توان در انگلیسی بیان کرد و طبعاً به فارسی به دو گونه برگرداند.

مچ کسانی که غالباً دروغ می‌گویند باز می‌شود. *Those who often lie are found out.*

*Those who lie are often found out.*

غالباً مچ کسانی که دروغ می‌گویند باز می‌شود. / غالباً مچ دروغگویان باز می‌شود.

## 7. simply

بعضی از واژه‌ها به‌راستی گول‌زننده‌اند، به این معنی که مترجم اولین و رایج‌ترین معنای این

کلمات را مسلم فرض می‌کند و به دنبال معانی احتمالی دیگر نمی‌گردد و به سادگی و به راحتی افسون معنای اول می‌شود. simply (به سادگی، فقط، صرفاً) از این نوع واژه‌ها است.

I simply can't believe it. به راستی / اصلاً / واقعاً نمی‌توانم حرفش را باور کنم.

There is simply no reason to get out of the house.

بدون شک هیچ دلیلی برای بیرون رفتن از خانه وجود ندارد.

معادل این کاربرد simply قیدهای تأکید و ایجاب یا تصدیق و تأکید است که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

- بی‌تردید، بی‌گمان، بدون شک، بی‌یقین، بی‌گفت‌وگو، بی‌چون‌وچرا، بی‌برو و برگرد  
- یقیناً، مطلقاً، قطعاً، به تحقیق، اصلاً، واقعاً، حقیقتاً، کاملاً  
- هرآینه، به راستی، همانا

quite simply که ظاهراً مؤکدتر است به معنای بی‌شک و بی‌تردید است:

It will be, quite simply, the longest tunnel in the world.

بی‌تردید طولانی‌ترین تونل جهان خواهد بود.

It is simply delicious.

واقعاً خیلی خوشمزه است.

I simply can't afford it.

به هیچ وجه پول خرید آن را ندارم.

He simply doesn't understand.

اصلاً / ابداً نمی‌فهمد.

You are, quite simply, the best candidate for the job

بی‌تردید شما بهترین نامزد این شغل اکار هستید.

## 8. verbless clauses

اغلب بندها یک فعل دارند، اما بعضی از عبارات‌ها یا گروه‌ها با وجودی که فاقد فعل‌اند همان کاری را می‌کنند که بند اصلی یا بند وابسته (= پیرو) انجام می‌دهند. این بندها را در دستور فارسی شبه جمله می‌گویند. از آن‌جا که مفهوم و کاربرد بندهای بی فعل گسترده‌تر از شبه جمله است از به کار بردن این اصطلاح برای verbless clause خودداری می‌کنیم. تنها بعضی از این بندها به صورت شبه جمله و جمله‌های تعجبی به کار می‌روند. سؤال و پرسش را نیز می‌توان با این ساختار بیان کرد:

What a pleasant day!

چه روز خوبی!

Drink, Ted?

تد، نوشابه (می‌خوری)؟

Well, professor?

خُب، پروفیسور؟

این ساختارها در ترجمه معمولاً مشکلی ایجاد نمی‌کنند و به ساختار دستوری مشابه در فارسی تبدیل می‌شوند. اما در بقیه موارد تشخیص بند بی فعل و تقطیع عناصر آن و به‌طور کلی تجزیه دستوری آن ساده نیست. در ترجمه، پس از بازسازی دستوری و شناسایی زیرساخت این بند، باید فعل مورد نظر



را پیدا کرد و سپس تغییراتِ دستوری مناسب را ایجاد کرد:

*Weak with laughter, they lumbered off.*

آن‌ها که از خنده روده بر شده بودند سلاته سلاته آنجا را ترک کردند.

*Though not very attractive physically, she possessed a good sense of humour.*

گرچه ظاهرش چنگی به دل نمی‌زد، بسیار شوخ طبع بود.

"What do you mean by that?" said Mary, *his face pale.*

مری رنگ پریده گفت: "منظورت چیست؟"

I became aware that Otto was standing close by, *his eyes wide, his mouth slightly open.*

متوجه شدم او تو با چشمانی گشاد و دهان اندکی باز، کنار ایستاده است.

Mary Pennington sat in her study, *her head in her hands.*

مری پنینگتون در حالی که سرش را در میان دستانش گرفته بود در اطاق مطالعه‌اش نشسته بود.

بندهای بی فعل بیشتر در فارسی به بندهای دارای فعل ترجمه می‌شوند.<sup>۱</sup> در اغلب موارد بندی که "در حالی که" یا ضمیر موصولی "که" در آغاز آن می‌آید معادل نحوی مناسبی برای این ساختار است. در ترجمه‌ی بندهای کوتاه می‌توان از قید حالت یا قید وصفی یا قید حالیه استفاده کرد که حالت فاعل یا مفعول را در هنگام وقوع عمل بند اصلی بیان می‌کند. چند مثال دیگر:

*Surprized at my reaction, she tried to console me.*

او که از واکنش من شگفت زده شده بود سعی کرد مرا دلداری دهد. (surprized در این جمله صفت است.)

*Fry the fritters on both sides, until gold brown.*

دو طرف پیراشکی را آن قدر سرخ کنید تا طلایی شود.

*She walked on, with her eyes straight ahead.*

در حالی که چشمانش را مستقیماً به جلو دوخته بود به قدم زدن ادامه داد.

۱- آنچه نویسنده می‌گویند البته به‌طور کلی درست است. اما جملات توصیفی چه در متون قدیمی و چه در متون امروزی بدون فعل هم می‌آید. بخصوص در مورد افعال با -ing یا موارد دیگر که مترجمان در حالی که می‌گذارند، باید گفت که می‌توان از شکل‌های دیگر بیان استفاده کرد. در مورد مثال آخر مثلاً می‌توان نوشت: چشمهایش را به جلو دوخته بود و قدم می‌زد. ویراستار.